

افسیان

بخش چهاردهم

برادر فیروز خانجانی

کلیسای ایران

پاییز ۱۴۰۰

این کتابچه مخصوص مسیحیان است.

به خاطر این مشارکت خدا را شکر می‌کنم. ایمان داریم خداوند دعاهايمان در مورد مسائل مختلف را می‌شنود. امروز چهاردهمین جلسه‌ی بررسی رساله‌ی افسسیان است. گاهی برای درک مسائل عنوان شده، لازم است به بخش‌ها و جزوات قبلی موجود مراجعه کنیم. اکنون به بررسی مبحث ادامه داده و به آیه‌ی ۱۸ می‌پردازیم. ابتدا آیه را می‌خوانیم.

تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که /مید دعوت/ او چیست و کدام هست دولت جلال میراث/ او در مقدسان.

هنگام ترجمه‌ی این آیه، با پیچیدگی‌های مختلفی روبرو می‌شویم. در حالت کلی در بسیاری از بخش‌های کلام با چنین مسئله‌ای مواجه هستیم. ولی ترجمه‌ی بعضی از قسمت‌ها سخت‌تر است و یکی از این بخش‌ها، همین بخش اول رساله‌ی افسسیان است. قصد ندارم وارد مباحث فنی ترجمه شوم ولی گاهی در بحث ترجمه‌ی کتاب مقدس شگفت‌زده می‌شویم زیرا برخی از واژه‌های به کار رفته، معادل دقیق زبان عبری یا یونانی نیست. به عنوان مثال در عبارت «زندگی جاوید» می‌شود «جاوید» را به شکل دیگری هم ترجمه کرد زیرا واژه‌ای که در یونانی یا حتی در عبری به کار رفته الزماً معادل «جاوید» نیست و بستگی دارد در چه جمله‌ای به کار رفته باشد. واژه‌ی اصلی در واقع قاطعیت یک وضعیت را تداعی می‌کند. برای کسانی که اولین بار کتاب مقدس را می‌خوانند این مسائل کمابیش مشخص بود ولی مترجم باید به ناچار قضیه را به شکلی بیان می‌کرد که برای ما قابل فهم باشد. پس معنی بسیاری از واژه‌ها در متن ترجمه مفهوم پیدا می‌کند.

به همین دلیل کسانی که در چهارچوب درست ایمانی نیستند، می‌توانند هنگام مطرح کردن مقوله‌ی «زندگی جاوید» بهانه‌تراشی کنند. پل تیلش که در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم تأثیر بسزایی در الهیات مسیحی غرب داشت، معتقد بود که «زندگی جاوید» به «ابدیت زندگی» ارتباطی ندارد. او در روز مرگ خود گفت: «Today is dying day»، این جمله برگردان

دوگانه‌ای دارد. می‌توان گفت: «امروز روز مرگ است» یا «امروز روزی است میرا». این سخن پل تیلش نسبتاً به جا بود. او معتقد بود انسان فانی که در چهارچوب زمان آفریده شده، ارتباطی با جاودانی خدا ندارد. جاودانگی خدا برای انسان نیست و این گمان که انسان می‌تواند وارد جاودانگی شود، توهمی بیش نیست. با توجه به اینکه این جملات را سال‌های پیش خوانده‌ام، شاید نتوانم آنها را عیناً نقل کنم ولی کمابیش به همین شکل بود. خوب حال چرا گفتم این سخن پل تیلش کمابیش به جا بود؟ زیرا آرزوهای انسانی که طعم میوهی ممنوعه‌ی مرگبار را چشیده، به این دنیا محدود می‌شود و بس. پس او یک حقیقت نسبی را عنوان کرد که البته تنها درباره‌ی خودش و بسیاری از انسان‌های امروزی صدق می‌کند.

ما در کلام خدا می‌خوانیم آسمان چنان باشکوه است که پولس از وصف آن ناتوان بود. پولس ناتوان از توصیف آسمان و امور آینده، می‌گوید در تصوّر هیچ بشری نمی‌گنجد. آسمان خدا و زندگی جاوید برای انسان محصور در فضای زمان، قابل تصوّر نیست. فرض کنید باشکوه‌ترین خانه‌ی شمال شهر تهران را در اختیار یک خوک قرار دهید، بهترین امکانات، بهترین منظره و غیره، با این حال خوک دنبال همان لجن است و بس.

این مسئله در مورد انسانی که از نو متولد نشده یا در روند تبدیل در جایی متوقف مانده، نیز صدق می‌کند. او به چیزهایی دلخوش خواهد کرد که از دید خدا چون همان لجن و خوکدانی است. برای انسانی که هنوز از طعم میوهی ممنوعه لذت می‌برد، به هیچ عنوان آسمان جذاب نخواهد بود. در یکی از برگردان‌های یهودی یا آرامی کتاب مقدس زمانی که خدا با آدم صحبت می‌کند، می‌گوید: «آیا از آن درخت که تو را منع کرده بودم، خوردی؟» آدم این چنین پاسخ می‌دهد که: «خوردم و باز هم خواهم خورد.» پس برای آدمی که هنوز طعم گناه را مزه مزه می‌کند در فردوس خدا همچنان بسته است.

یکی دیگر از واژه‌هایی که ترجمه‌ی آن، بستگی به متن دارد واژه‌ی «امید» است. این واژه برای ما یکی از مشخصه‌های ایمان مسیحی محسوب می‌شود ولی واقعیت این است که در کتاب

مقدس واژه‌ای که دقیقاً معادل «امید» باشد، به کار نرفته است. شاید تعجب کنید ولی واژه‌ای که در عهد جدید به کار رفته را می‌توان هم «امید» ترجمه کرد و هم «بیم». دو واژه‌ای که در زبان فارسی به صورت متضاد به کار می‌روند. واژه‌ی یونانی «الپیس» به معنی «امید» و «بیم» است و به شکلی مترادف «انتظار» می‌باشد. در بخش‌های از کتاب مقدس که از انتظاری خجسته صحبت می‌شود، می‌توان «امید» ترجمه کرد در غیر این صورت «بیم» ترجمه می‌شود. پس این واژه در کتاب مقدس معانی مختلفی دارد.

واقعیت این است که کتاب مقدس برخلاف دیگر نوشته‌های مذهبی، از بُعد مثبت واژگان استفاده می‌کند. اگر دقت کرده باشید کتاب مقدس خیلی در مورد جهنم صحبت نمی‌کند تا بیم ایجاد کرده، مردم را بهراساند. علت این است که مخاطبان اصلی کتاب مقدس نجات یافتگان و ایمانداران هستند. از این رو نیازی نیست از شکل منفی کلمه استفاده شود.

در زمان ابراهیم دو کانون تمدن وجود داشت. یکی تمدن بین النهرین و عیلام و دیگری تمدن مصر. البته قلمروهای دیگری نیز در دنیا بود، به عنوان مثال در ترکیه کنونی، پادشاهان قلمروهای وسیعی داشتند ولی سطح زندگی آنها بدوی بود. ما می‌بینیم که ابراهیم از مکان اختراع خط، از مهد تمدن دست کشید. به راستی چه چیزی باعث شد که ابراهیم از عظمت تمدن اورکلده به سرزمینی برود که نه تنها در آنجا غریب بود بلکه باید در چتر حمایت رئیس قبیله قرار می‌گرفت تا صاحب امنیت شود.

حدود چهار هزار سال پیش منشور حقوق بشر نوشته نشده بود. قانون پناهندگی و حمایت از خارجی هم در کار نبود. یک بیگانه و غریبه از هیچ حقوقی برخوردار نبود. کسی که تن به غربت می‌داد، باید می‌پذیرفت که صاحب هیچ حقوقی نخواهد بود. چنین فردی از بطن قبیله‌ی خود خارج می‌شد و در واقع دیگر مدافعی نداشت مگر اینکه یکی از اهالی منطقه یا بومیان لطف می‌کرد و حاضر می‌شد در برابر حملات دیگران، از او دفاع کند. تصوّر کنید ابراهیم که از

مهد تمدن آمده بود، ناگزیر باید زیر چتر حمایتی یک شخص بدوی قرار می گرفت. قبول این مسئله فروتنی بالایی می طلبد.

موسی نیز از امکانات مصر دست کشید و از صحرای شمال غربی عربستان سر درآورد و باید زیر چتر حمایتی یک باده نشین قرار می گرفت. یک شاهزاده‌ی مصری، یک امیر مصری، کسی که می توانست روزی صاحب تخت و تاج مصر شود از چنین افتخاراتی چشم پوشید. او از بزرگترین تمدن دنیا یعنی مصر که هنوز هم شگفتی‌هایش توریست‌ها را از سراسر دنیا جذب می کند، دست کشید و وارد یک قبیله‌ی بدوی شد. ما در موسی چیزی می بینیم که گویای ایمان است. او با امید خود، قوم را به سوی دریا و به بیابان برد، بی آنکه صاحب امکانات خاصی باشد، بی آنکه از این وضعیت سود برده و صاحب امتیاز ویژه‌ای شود.

شاید گفته شود خوب او رئیس بنی اسرائیل شد و قومی زیر دستش قرار گرفت ولی واقعیت این است که او همراه بنی اسرائیل در بیابان آواره شد. چهل سال در کنار آنها آوارگی کشید و از لحاظ دنیوی هیچ امتیاز شخصی نصیبش نشد. موسی هنگام شکایت قوم، با ناراحتی تمام به خدا می گوید در کل این سال‌ها که خدمت کردم حتی بزغاله یا گوسفندی هم از آنها نگرفتم. این باعث تعجب نیست؟ شخصاً می توانم بگویم که شهادت زندگی موسی و دست کشیدن از تمام امتیازاتی که داشت، یکی از عواملی بود که باعث شد پدرم به ایمان مسیحی روی بیاورد.

البته می توان به همین ترتیب ادامه داد. زمانی که به زندگی پطرس می رسیم شاید بگوییم که خوب او تنها یک ماهیگیر بود و چیز چندان زیادی از دست نداد. این نگاهی است که ما امروز به شغل ماهیگیری داریم. ولی این دید باید در فضا و بطن زندگی آن زمان قرار گیرد. برای پطرس، ماهیگیری به معنی امنیت کاری و پاسخگویی به نیازهای خانواده بود. او دست خالی به خانه برنمی گشت. دریاچه‌ی جلیل با وجود کوچکی، پر از ماهی بود. و در کنار همین دریاچه‌ی کوچک شهرهایی ساخته شده بود و ماهی تمام سرزمین یهودیه از آنجا تأمین می شد. از اورشلیم به آنجا می آمدند و ماهی می گرفتند. پس ماهیگیری شغل خوبی بود و پطرس کاری

مناسب و زندگی شادی داشت. او یک روز به مسیح گفت ما همه چیز را رها کردیم و به دنبال تو آمدیم و همین نشان می‌دهد به قولی اوضاع به کامش بود.

پطرس به عنوان یک یهودی به مأمور معبد مالیات پرداخت می‌کرد. هر یهودی خود را موظف به انجام این کار می‌دانست. زیرا این مالیات برای پشتیبانی از معبد و کارهای آن به کار می‌رفت و یهودیان با افتخار آن را تقدیم می‌کردند. مثل مالیات روم نبود، مالیاتی که متی باجگیر یا زکی از مردم می‌گرفتند و مردم با اکراه به روم مالیات می‌دادند. روزی فرا رسید که در خانه‌ی پطرس را زدند و گفتند اکنون دیگر دنبال عیسی می‌روی و برای خودت واعظی شده‌ای. خوب، مالیات معبد چه می‌شود؟ او نزد مسیح رفت و مسیح به او گفت که برو یک ماهی بگیر و سکه‌ای که در دهانش یافت می‌شود را بابت مالیات معبد بپرداز. خوب این نشان می‌دهد پطرس در راه پیروی از مسیح، چیزهای زیادی از دست داده بود.

به راستی انجام چنین کارهایی چگونه امکان‌پذیر است؟ جوابش در کتاب مقدس در سه کلمه خلاصه می‌شود. «ایمان، امید و محبت». اگر دقت کرده باشید در آیات قبلی پولس راجع به ایمان و محبت صحبت می‌کند. او از ایمان به خداوند صحبت می‌کند و خداوند، خود کلام است. اینجا منظور از ایمان، امانت و وفاداری نسبت به کلام خداست. او از محبت به مقدسان نیز صحبت می‌کند زیرا اهالی افسس که مخاطب آن نامه بودند، در نیازهای مقدسان مشارکت می‌کردند. و این نمودی بود از محبتی که خدا در قلب آنها قرار داده بود. خدا سرچشمه‌ی محبت است و بدون مشارکت با خداوند نمی‌توان محبتی بی‌توقع نسبت به دیگران داشت.

پولس از ایمان سخن گفت. ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا. ما باز برمی‌گردیم به فرمان اول: «بشنو ای اسرائیل... خداوند خدای خود را با تمامی دل و جان و قوت خود محبت نما.» ما در کلام، با خداوند مشارکت می‌کنیم. نمی‌توان خارج از کلام با خداوند مشارکت داشت. هرآنچه خارج از فضای کلام، حس می‌شود توهمی بیش نیست. خدا تنها و تنها در کلام خود با ما مشارکت می‌کند. ممکن است او در خارج از کلام به شکل‌هایی به انسان برکت هم دهد

ولی امکان مشارکت با او و برخورداری از فیض، تنها در کلام میسر است. هنگام مشارکت با خداوند، محبت الهی وارد وجودمان می‌شود.

خداوند در موعظات بیداری برای ما مکشوف کرد که فرمان بزرگ دوم یعنی «همسایه‌ی خود را محبت خواهی کرد» وابسته به فرمان اول است. ما آموختیم محبتی که نثار دیگران می‌کنیم همان محبتی است که ما از خدا دریافت کرده‌ایم و در واقع ما محبت خدا را نثار دیگران می‌کنیم. در غیر این صورت محبت ما می‌تواند برخاسته از محبت قبیله‌ای باشد به سخنی تنها افرادی را دوست خواهیم داشت که مثل ما هستند. یا اینکه خیلی اوقات در حرکت محبت‌آمیز ما یک توقعی نهفته است. ولی محبت خدا به این شکل نیست.

خدا بسیاری را شفا داد و تصمیم پیروی از کلام را به خودشان واگذار کرد. افرادی از بیماری‌های لاعلاج شفا پیدا کردند و شهادت هم دادند ولی پس از مدتی از کلیسا دور شدند. خدا شفا می‌دهد ولی انسان را در پذیرش اصل محبت الهی آزاد می‌گذارد. و در مقابل هستند کسانی که با وجود عدم تجربه‌ی شفا در زندگی، به زندگی روحانی خود ادامه دادند.

امیدی که ما راجع به آن صحبت می‌کنیم در همین فضا جا می‌گیرد. در متن از ایمان، امید و محبت صحبت می‌شود. شرط برخورداری از امید الهی، تابش نور الهی در دل و ذهن ماست. باید به یاد داشته باشیم که این دعای پولس در راستای دعای کهناتی مسیح در یوحنا باب ۱۷ است. پولس درست به همان ترتیب برای همه دعا نمی‌کند. او برای مسیحی‌شده‌ای که یک پایش در کلیساست و یک پایش در بیرون، دعا نمی‌کند. مسیح برای کسانی دعا می‌کند که ایمان خود را اثبات می‌کنند و محبتی که نسبت به خدا دارند و از خدا گرفته‌اند را نثار دیگران می‌کنند.

یوحنا می‌گوید وقتی نمی‌توانی آنکه می‌بینی را محبت می‌کنی، چطور آنکه نمی‌بینی را محبت خواهی کرد؟ اگر بگویی که خدا را محبت می‌کنم ولی برادر خود را محبت نکنی، دروغگو

هستی. پس تنها با دسترسی به سرچشمه‌ی محبت، می‌توان به دیگران محبت کرد. اگر ما به خدا دسترسی نداشته باشیم نمی‌توانیم نسبت به دیگران محبت حقیقی داشته باشیم. البته می‌توان شبه محبت تقدیم کرد ولی دیگر همان محبت الهی نخواهد بود.

«امید» در دعوت مسیح یافت می‌شود و دست یافتن به آن، تنها در فضای دعوت امکان‌پذیر است. نمی‌توانیم در خارج از دعوت خدا، امیدوار بود. اگر ابراهیم برای کسب درآمد بیشتر به اور برگشته بود و با خود گفته بود که سر فرصت حتماً به کنعان بروم گشت، امیدش هرگز پرورش نمی‌یافت. راجع به دعوت ابراهیم بارها و بارها موعظه شده است. خداوند به او می‌گوید: «لخ لخبه» یعنی «به سوی خودت برو، خودت را در این مسیر پیدا کن».

امید برای کسانی قابل تصوّر و امکان‌پذیر است که ریسک دعوت یا به سخنی بی‌ثباتی را می‌پذیرند. چه بسا دعوت خدا ما را وارد نوعی بی‌ثباتی کند بدین معنی که با ثباتی که مدّ نظر ماست زمین تا آسمان فاصله داشته باشد. دیدیم که ثبات شغلی پطرس به مخاطره افتاد، به همین ترتیب ثبات ابراهیم و موسی؛ خدا در دعوت خود، این ثبات‌ها را به چالش کشاند و آنها با پذیرش این بی‌ثباتی‌ها به آن ثباتی که منظور نظر خداست نائل شدند. و قابل ذکر است که این مسئله در مورد ما هم صدق می‌کند.

داود در مزمور ۱۳۹:۲۴ می‌گوید: «مرا به طریق جاودانگی هدایت فرما.» این بدان معنی است که امید در هدایت‌پذیری نمود می‌یابد. گاهی خدا ما را از وادی تاریک عبور می‌دهد، روشن است که در همان‌جا امید متصوّر است. مسیح با هدایت روح‌القدس به بیابان برده شد تا در مقابل شیطان قرار گرفته و بتواند از مکتوب کلام به شیطان پاسخ دهد. تجلّی امیدی که کتاب مقدس از آن صحبت می‌کند، در همان فضا نیز امکان‌پذیر است. می‌توانیم در سایه‌ای مرگبار یا تاریکی مطلق قرار بگیریم یا در موقعیتی که از دید انسانی بی‌فرجام است ولی چنانچه تحت هدایت عصا یا چوب‌دستی الهی باشیم، در همان حال به سمت امید گام برمی‌داریم.

موسی در مقابل دریای سرخ و امواج خروشان آن قرار گرفت. فرعون مصر با نیروهای جنگ آزموده و گرم و سرد چشیده، پشت سر او بیم ایجاد کرده بودند. ولی او همچنان امیدوارانه به خدا می‌نگریست و خدا نیز پرجلال عمل کرد. به همین ترتیب ما نیز می‌توانیم در شرایطی قرار بگیریم که در مقابل ما امواج خروشان و پشت سر ما نیز نیروهایی باشد که ما را تهدید می‌کنند ولی چون به خدا نگاه می‌کنیم و به او امیدوار هستیم، دریای سرخ در مقابل ما گشوده خواهد شد. تمامی امواج سهمگین خروشان و سختی‌ها از دید خدا کوچک و به سخنی هیچ هستند. پس ایماندار در هر شرایطی می‌تواند امیدوار باشد.

از این رو ابراهیم توانست در زندگی خود نوید قیامت را تجربه کند. در رومیان ۴: ۱۷-۲۲ داریم: «در حضور آن خدایی که به او ایمان آورد که مردگان را زنده می‌کند و ناموجودات را به وجود می‌خواند که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امت‌های بسیار شود، بر حسب آنچه گفته شد که ذرّیت تو چنین خواهند بود. و در ایمان کم قوّت نشده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چونکه قریب به صد ساله بود و به رحم مرده‌ی ساره. و در وعده‌ی خدا از بی‌ایمانی شک ننمود، بلکه قوی‌الایمان گشته، خدا را تمجید نمود و یقین دانست که به وفای وعده‌ی خود نیز قادر است. و از این جهت برای او عدالت محسوب شد.»

و اکنون آیه‌ی ۱۸ را چنین ترجمه می‌کنم که: «او خارج از هر امکان امید و انتظار، به نیروی ایمان امیدوار شد تا چنین پدر امت‌های بسیار شود.» و می‌توان همچنین آیه‌ی ۱۹ را چنین خواند: «ولی در ایمان سست نشد هرچند به تن مرده‌ی خویش نگاه می‌کرد و همین‌طور به رحم مرده‌ی سارا.» من اتفاقی که در زندگی ابراهیم افتاد را شفا نمی‌دانم بلکه فراتر از آن! ابراهیم و ساره شفا پیدا نکردند بلکه زنده شدند. امروز دانش پزشکی یا هر دانش فیزیولوژی و زیست‌شناسی می‌داند که مرد با گذر سال‌ها به شکل‌هایی دچار مرگ می‌شود. علم به این یقین رسیده که بعد از زمانی خاص امکان باروری برای زن از محالات است. نمی‌توان زنده‌اش کرد. امروزه ما می‌دانیم که با گذر زمان چه فرایند و تحولاتی در بدن انسان صورت می‌گیرد. اینجا

کلام خدا دو بار از مرگ صحبت می‌کند و می‌گوید مرد و زنی که از لحاظی مرده بودند. پس باید پذیرفت که قیامتی به وقوع پیوست، یک رستاخیز، یک زنده شدن! آنها زنده شدند. چرا زنده شدند؟ چون به خدای زنده امید داشتند. کسی که به خدای زنده امید داشته باشد صاحب امید زنده خواهد شد. به همین دلیل ابراهیم حرکت کرد و با پشت سر گذاشتن موفقیت تجاری و دست کشیدن از امنیت قبیله‌ای، به سوی دعوت خویش شتافت. آری، امید در فضای دعوت پرورش پیدا می‌کند و به یک امید زنده تبدیل می‌شود.

رستاخیز مسیح از مردگان فرجام مسیری بود که ابراهیم دو هزار سال پیش از آن، شروع کرده بود و کلام خدا چند سده بعد از رحلت او چنین درباره‌اش شهادت داد؛ خدا به موسی گفت: «من هستم خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب.» همانکه این حرف را به موسی زد، دو هزار سال بعد باز سخن خود را به شکل واضح‌تر در مقابل فریسیان تکرار کرد. او خدای زندگان است و نه خدای مردگان.

اگر ما در راستای دعوت خود حرکت نکنیم، برخورداری از چنین امیدی برای ما قابل تصوّر نخواهد بود. آنگاه امید ما تنها آنچه خواهد بود که دنیا می‌تواند به ما ببخشد. دنیا می‌تواند حتی در جایی بهشت را به تصویر بکشد. اگر دقت داشته باشید کلام خدا بسیار کم راجع به آسمان و زمین جدید صحبت کرده و خیلی وارد جزئیات نشده است. علتش این است که برای انسان قابل تصوّر نیست. ولی دنیا می‌تواند به ما وعده‌ای دهد که چه بسا با حرکت در راستای آن، همصدا با آن فیلسوف، درباره‌ی هر روز زندگی خود بگوییم که امروز روزی است که می‌میرد، پس باید لذت برد چون فردایی در کار نیست.

در زبان عبری «امید» به معنی «کشیده شدن» نیز می‌باشد. اگر به سوی دنیای گذرا کشیده شویم دیگر آرزوی ما داشتن یک ویلا با تمام امکانات در بهترین نقطه از کشور یا اقامت در کانادا، استرالیا و آمریکا است. حتی با به دست آوردن آنها باز هم چشمان ما در پی چیزهایی دیگری خواهد بود و از این رو وارد جنگی دیگر خواهیم شد. و حتی تعلیم اساسی کتاب مقدس

مانند تعمید، می‌تواند تنها امکانی به جهت کسب برگه‌ی تعمید باشد و بس. ولی اگر به واقع به کلام مسیح زنده شده باشیم تعمید در واقع تجلّی‌گر مردن ما نسبت به دنیا با تمام عظمتش و گسست از ارزش‌های دنیا و زنده شدن با مسیح است. و امید تنها در همان فضا یافت می‌شود.

ما اول باید از مسیح اطاعت کنیم و او را پیروی کنیم. یکی از بهترین تعریف‌های امید یا روندی که به امید منتهی می‌شود و باعث می‌شود که ما این امید زنده را داشته باشیم در این جمله‌ی پولس نهفته است. او در فیلیپیان ۱۳:۳-۱۴ می‌گوید: «... آنچه در عقب است فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است خویشتن را کشیده و در پی مقصد می‌کوشم به جهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است.» در چنین فضایی، امیدی که در دعوت ما وجود دارد، نمود می‌یابد. با گام برداشتن از ایمان به ایمان، امید ما پرورش می‌یابد.

شاید با پذیرش پیشکش‌های بزرگ دنیا بتوانیم حرکتی انجام دهیم که باعث شگفتی دیگران هم شود ولی وقتی در مخاطرات یا به قولی بی‌ثباتی‌ها ادامه می‌دهیم، امیدی که در دعوت ما نهفته است، تجلّی یافته و کامل می‌شود. ایمان، امید و محبت همواره باقی هستند در حالی که عطایایی چون نبوّت روزی پایان می‌پذیرد. در آن فضا دیگر نیازی به نبوّت، تکلم به زبان‌ها و دیگر عطایا نخواهد بود. ولی سه چیز باقی می‌ماند که در کنار هم پرورش پیدا می‌کنند یعنی ایمان، امید و محبت. نه هر ایمانی بلکه آن ایمان کامل، نه هر محبتی بلکه آن محبت کامل، نه هر امیدی بلکه آن امید کامل که ما وارد فضای ربودگی می‌کند.

دعا می‌کنم در این مسیر پر چالش، در این مسیر مملو از بی‌ثباتی، همچون ابراهیم آن امید به قیامت را تجربه کنیم، امیدی که منتهی به ربوده شدن کلیسا می‌شود.

در جلسه بعدی در خصوص بخش پایانی آیه صحبت خواهیم کرد یعنی آن دولت و ثروتی که خدا به مقدسان داده است.

خداوند به تکتاک شما برکت دهد.